

مراسم آخرین وداع و یادبود عباس عاقلی زاده: روز جمعه ۲۵ آگوست ۲۰۱۷ در شهر هانوفر آلمان

مراسم آخرین وداع و
یادبود عباس عاقلی زاده

روز جمعه ۲۵ آگوست ۲۰۱۷: ساعت ۱۳ در محل گورستان
Sankt-Nikolai-Friedhof
An der Strangriede 41, 30167 Hannover

<https://goo.gl/maps/M87u7yztzRP2>

مراسم یادبود: ساعت ۱۶ در خانه کارگاه ایرانیان- هانوفر
Zur Bettfedernfabrik 1, 30451 Hannover

لطفن پیام های خود را تا تاریخ ۲۳ آگوست به ایمیل زیر ارسال
فرمایید.

yadmane-abbas-aghelizadeh@kargah.de

شماره تلفن تماس: 004917684302931



عباس عاقلی زاده رفیق و دوست یگانه ما با کوله باری از تجربه های
تلخ و کمتر شیرین در بامداد روز پنج شنبه دهم آگوست 2017 برابر
با نوزدهم مرداد 1396 از میان ما رفت.

از دهلیز تاریک زمان می گذریم و تحقق رویای آزادی را چون رمانی
گیرا و ژرف به آنان که هستند و آنان که خواهند آمد می سپاریم.

زندگی عباس را در دو وجه عمده و محوری میتوان چنین خلاصه کرد:
زندان و تبعید

پیرامون این دو وجه، وقایع و رویدادهای بسیاری شکل گرفته اند که میتوان از کار در چاپخانه و ویراستاری تا عضویت در نیروی سوم، تا زندان تهران و برازجان، فعالیت در جبهه دمکراتیک ملی و در زندگی در تبعید همراه با کاروان کوچک خانواده (همسر و فرزندان)، شرکت در بنیانگذاری کارگاه ایرانیان، کانون زندانیان سیاسی، فعالیت موثر در شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران و جنبش جمهوریخواهان دموکرات لائیک ایران و کانون کنشگران سوسیالیست و دمکرات-هانوفر نام برد.

عباس عاقلی زاده سمنبل و نماد یک دوره تاریخی معین در کشور بلارده ماست.

حکایت فعالیت‌های آزادی خواهانه عباس و رنج‌های او، در متن این دوره تاریخی خود حکایتی است پر آب چشم، که بررسی آن فرصتی در خور می‌طلبد. متأسفانه عباس از میان ما رفت.

کمیته برگزارکننده مراسم بزرگداشت-هانوفر

18 اوت 2017 – 27 مرداد 1396

برنامه ای در شیکاگو به یاد هزاران زندانیان سیاسی قتل عام شده توسط جمهوری اسلامی در تایستان 67

برنامه ای در شیکاگو به یاد هزاران زندانیان سیاسی قتل عام شده

توسط جمهوری اسلامی

در تابستان 67

مراسمی در شیکاگو به یاد کشته شدن هزاران مبارز راه آزادی و عدالت که از آغاز استقرار نظام جمهوری اسلامی و بویژه در تابستان 67 توسط حکومت و ایادی آن اعدام گشته اند، برگزار میگردد. با شرکت خود در این یادمان با صدای رسا اعلام کنیم که ما هم در حمایت از خواست حق طلبانه مردم ایران، بویژه خانواده های این جانباختگان گرامی، این جنایات را نه می بخشیم و نه فراموش میکنیم.

بعد از گذشت 30 سال از واقعه هولناک 1367 در زندانهای ایران و اینکه در طول عمر این رژیم همواره سرکوب، حبس، شکنجه و اعدام؛ سیاست حکومتگران علیه منتقدان و مخالفان بوده است، بجا است که امسال هم با برگزاری مراسم در محکومت اعدامهای سال 60، کشتار دسته جمعی تابستان 67 و همچنین ادامه خفقان سیاسی در ایران، شدیداً اعتراض گردد.

وظیفه انسانی حکم میکند که با زنده نگه داشتن خاطره این فجایع حکومتی و با تقویت جنبش دادخواهی در ایران، از حرکت فراگیر کنونی مردم ایران برای افشاگری از ارتجاع حاکم و محاکمه آمرین و عاملین دست اندرکار فاجعه ملی در تابستان 67، پشتیبانی گردد. با حضور فعالان ما را در این امر همراهی کنید.

برگزار کنندگان:

کمیته دفاع از مبارزات مردم ایران-شیکاگو

کمیته چپ ایرانیان-شیکاگو

زمان: یکشنبه 10 سپتامبر 2017، ساعت 1:30 بعد از ظهر

مکان: کتابخانه عمومی اسکوک، ضلع غربی، طبقه اول، اتاق بوک
دیسکاشن رووم

باید دیرک جنبش دادخواهی را برای ساختن آینده‌ای متفاوت برافراشت - سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)

به مناسبت ۲۹امین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی

باید دیرک جنبش دادخواهی را برای ساختن آینده‌ای متفاوت برافراشت

تا دیرک نظام واپس‌گرای سرکوب، کشتار و جنایت را درهم شکست

خبر کوتاه بود: «آمار اعدام‌ها در تیرماه ۹۶ نسبت به ماه قبل، چهار برابر افزایش داشته است» این در حالی است که اکثر اعدامیان، محکومین منتسب به پرونده‌های «مواد مخدر» بودند؛ و این اعدام‌ها در حالی انجام می‌پذیرد که هم‌زمان مجلس درگیر تصویب «اصلاحیه‌ی طرح کاهش مجازات اعدام» با هدف کاهش مجازات اعدام برای مجرمین مواد مخدر است.

مروری کوتاه به تاریخچه‌ی دهشت‌بار ۳۹ سال حاکمیت این رژیم نشان می‌دهد که کشتار و اعدام بخشی جدایی‌ناپذیر از کارکرد ماشین دولتی-رژیم سرکوب‌گر جمهوری اسلامی بوده است. جمهوری اسلامی همواره به فراخور و تحت عناوین مختلف از این اهرم استفاده کرده و می‌کند؛ یک روز به نام محارب، منافق، کمونیست و مرتد ... دیگر روز به نام مفسد فی‌الارض، معاند، سلفی، جاسوس و نفوذی ... بله! برای بقای این حکومت تئوکراتیک، ماشین سرکوب، شکنجه و اعدام جمهوری اسلامی لحظه‌ای متوقف نشده است.

زندان در چارچوب جمهوری اسلامی همیشه نمونه و ماکت کوچکی از

زندان بزرگتر یعنی جامعه بوده است. فشرده‌ای از روابط قدرت، نوع اعمال و اهداف آن؛ و در این بین اما کشتار بیرحمانه و خونین مبارزین، انقلابیون و کمونیست‌ها در دهه‌ی شصت و تابستان ۶۷ بی‌اغراق فشرده‌ترین و برجسته‌ترین نمونه‌ای است که کارکرد این دستگاه مهیب را به نمایش درآورده است. کشتار هزاران زندانی سیاسی در کمتر از دو ماه با چرخش قلم خمینی و حکم نماینده‌ی «خداوند» بر روی زمین و در پی بی‌دادگاه‌های چنددقیقه‌ای، کشتار دسته‌جمعی نسلی از بهترین فرزندان مردم که رویای ساختن دنیای دیگری داشتند؛ و شکنجه و کشتار و زندان آن‌ها را به‌زانو در نیاورده بود، کشتار کسانی که نماد مقاومت مردم بودند؛ و قدرت «شاخ و شیخ» را به سخره می‌گرفتند، زنان و مردانی که تحول‌خواهی را چنان استوار زندگی کردند که مرگ در مقابلشان به زانو در آمد و چوبه‌های دارشان دهن‌کجی ابدی به تاریخ ستم‌گران شد.

شکی نیست، حکومتی که با سرکوب انقلاب و با رضایت و برای حفظ منافع قدرت‌های امپریالیستی به قدرت رسیده بود، نمی‌توانست بدون جنایت و سرکوب جنبش عظیم و ریشه‌دار مردم و کشتار فوج فوج پیشروان انقلابی‌اش به قدرت تکیه بزند؛ و نمی‌توانست سکوت رضایتمندانه‌ی قدرت‌های امپریالیستی را ضمیمه‌ی پرونده‌ی این کشتار نکند. به‌زعیم هیأت حاکمه‌ی رژیم اسلامی، کشتار جمعی مبارزین و انقلابیون دهه‌ی شصت و تابستان خونین ۶۷ قرار بود نقطه‌ی پایانی به کا بوس تحول‌طلبی زده و رمز تحکیم و بقای حاکمیت‌شان باشد اما تبدیل به کانونِ خشم و زخمی ترمیم‌ناپذیر شد که به‌تنهایی ضرورت به زیر کشیدن چنین حکومتی را هر لحظه عریان می‌کند.

انکار، توجیه، استحاله و مصادره به مطلوب

برخلاف تلاش مذبوحانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی اما نه دیوارهای زندان، نه طناب‌های دار، نه جوخه‌های آتش و نه گورهای دسته‌جمعی بی‌نشان و نه خاک «لعنت‌آبادها» و نه اربعاب و تهدید و تحقیر خانواده‌ها و جان‌بدربرده‌گان ... نتوانست حقانیت مبارزه‌ی انقلابی و حقایق این کشتار دهشتناک را در خود دفن کند؛ و این راز با پیگیری خستگی‌ناپذیر خانواده‌ها از پرده بیرون افتاد؛ و مقاومت راه خود را از درز دیوار زندان‌ها و شیارِ خاکِ خاوران‌ها به بیرون باز کرد.

جنبش دادخواهی به همت خانواده‌ی جان‌باختگان، تلاش‌های بی‌وقفه‌ی نیروها و تشکلات مبارز و انقلابی و جان‌بدربرده‌گان گام‌های جنینی خود را به‌سختی از دل سکوت و سرکوب برداشت تا با شکستن سکوت، با

افشای این جنایت و به رسمیت شناخته شدن خاوران‌ها روزه‌ای برای پیشروی جنبش دادخواهی باز شود.

مقاومت خانواده‌ها در مقابل تخریب و پاکسازی گورهای جمعی، در مقابل تحقیر، درشت‌گویی و شکنجه‌ی روانی و ... خاوران را تبدیل به نماد مقاومت در برابر جمهوری اسلامی کرد؛ و مادران و خانواده‌ی جان‌باختگان را در جای‌گاه امانت‌داران یکی از مهم‌ترین اسناد جنایات جمهوری اسلامی قرار داد؛ و جان‌بدربرده‌گان را در جای‌گاه راویان زخم‌خورده و خستگی‌ناپذیر این جنایت هولناک.

جنبش دادخواهی هر روز بیشتر ابعاد این جنایت را افشا کرد. هرچند بسیاری از مادران، خواهران، همسران، برادران و پدران با امید و آرزوی دادخواهی در دلهای سوخته‌شان امروز دیگر در کنار این جنبش نیستند، اما جویباری که از بلندای آرمان حقیقت‌جویی به راه افتاده سرایستادن ندارد. جنبش دادخواهی در دهی هفتاد و هشتاد شمسی به‌درستی و با سرعت بخشی جدایی‌ناپذیر از جنبش دانشجویی، جنبش زنان و ... جنبش انقلابی و سرنگونی طلب ایران شد؛ و همین روند مادران خاوران را به مادران جان‌باختگان 88 و ... به مادر ریحانه‌ها، ستارها، فرزادها، جاسم‌ها، شیرین‌ها و شیراحمد‌ها ... می‌رساند، همین جنبش مقاومت منصوره بهکیش، مریم اکبری منفرد، فاطمه مثنی و راحله راحمی‌پورها را در کنار زینب جلالیان، آتنا دائمی، مریم النگی، گلرخ ابراهیمی و ... قرار می‌دهد. همین روند کشتار، شکنجه و سرکوب هزاران زن زندانی سیاسی و غیرسیاسی دیروز و امروز، شناخته‌شده یا بی‌نشان را در کنار یکدیگر و در کنار میلیون‌ها زنی قرار می‌دهد که قربانیان رژیم ضد زن جمهوری اسلامی هستند چه در زندان متحرکشان، حجاب و چه در زندان بزرگ‌تری به نام ایران.

حقیقت این هم‌سرنوشتی و قدرت این هم‌سنگری را هیچ‌کس بهتر از جمهوری اسلامی درک نکرده است. به همین دلیل از هیچ اهرمی برای درهم شکستن این مقاومت و برهم زدن این همبستگی فروگذار نمی‌کند. در تمام سال‌هایی که جنبش دادخواهی با چنگ و دندان در پی افشای این جنایت و آمرین و عاملین آن بود، جمهوری اسلامی کلیت این جنایت هولناک را به کمک تمام ایادی قسم‌خورده‌ی «وطنی» و «غیروطنی» انکار و با انواع ترفندها خانواده‌ها و فعالین این جنبش را منزوی و سرکوب کرد. زمانی هم که پیشروی جنبش دادخواهی توانست این کشتارها را به‌عنوان جنایتی انکارناپذیر که همه‌ی سران و حافظان جمهوری اسلامی در آن ذی‌نفع بوده‌اند بازبشناساند، جناحی از درون جمهوری اسلامی که همیشه توجیه جنایت را راهی برای تثبیت موقعیت جنایت‌گر می‌داند،

همراه با جریان «اصلاحات» به راه افتاد؛ تا به نام برپایی «آشتی ملی» مرز دوست و دشمن را مخدوش کند. در این دوره شعار «نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم!» که توسط نیروهای انقلابی پیش گذاشته شد، خط تمایز آشکاری در مقابل این سیاست و در مقابل اضمحلال جنبش دادخواهی در خدمت به تجدید سازمان‌دهی جمهوری اسلامی کشید؛ و چون بیان‌گر حقانیت این مبارزات بود، به سرعت در جنبش و بین خانواده‌ها، نیروهای سیاسی و مترقی و ... فراگیر شد.

به همین دلیل منادیانِ درون و بیرونِ حکومتیِ «اصلاحات» قبل از این‌که وقوع این جنایت توسط جامعه‌ی ایران و جامعه‌ی جهانی به رسمیت شناخته شود و پیش از این‌که هیچ‌یک از این جنایت‌پیشه‌گان حتا اعتراف و به‌زعم اینان «طلبِ عفو» کرده باشد، جریانِ را در تقابل با جنبش دادخواهی، با شعار «فراموش نمی‌کنیم، اما عفو می‌کنیم!» به راه انداختند. در پس این جریان و در مرکز این توجیهاتِ ظاهراً پوزش‌خواهانه اما محکوم و مردود کردن اصلِ مبارزه و خواستِ تغییر نهفته بود. این تاکتیک رذیلانه که بادیان به باد موافقِ جهانی انداخته بود همراه و هم‌صدا با مشاطه‌گران سیستم موجود در نفی انقلاب و در پذیرش «آنچه ممکن است، مطلوب است»، اگرچه به درجاتی به جنبش دادخواهی و مقاومت ضربه زد اما درنهایت نتوانست این جنبش را بنیادا قلب ماهیت کند.

امروزه در پی هرچه بحرانی‌تر شدن شرایط اقتصادی و سیاسی بر بستر اوضاع جهانی و رابطه با امپریالیست‌ها و افزایش نارضایتی توده‌ها به‌وضوح تضاد و انشقاق درون هیأت حاکمه‌ی ایران هم افزایش یافته و جناح‌بندی‌های سیاسی در جهت منافع آتی، پای بسیاری از معضلاتِ تاریخیِ سران جمهوری اسلامی را به میان آورده است که یکی از برجسته‌ترین آن‌ها موضوع کشتار دهه‌ی شصت و اعدام‌های 67 است که هم اَرکان ایدئولوژیک - سیاسی و هم کارنامه‌ی سیاسی سران این نظام به آن گره خورده است. به همین دلیل هم سیاست انکار و توجیه دیگر به کار نمی‌آید.

این روند با انتشار فایلی صوتی که در آن منتظری - جانشین وقت خمینی - و برخی از عاملین کشتار به‌وضوح در مورد گسترده‌گی و شقاوت این جنایات صحبت می‌کنند، تسریع شد؛ و علاوه بر این‌که امکان انکار این واقعیت را «رسماً» از میان برداشت، بالاجبار تبدیل به موضوعی برای جناح‌بندی‌های سیاسی جدید شد. رقابت بر سر این‌که هر جناحی با چه ترفندی از این چالش عبور کند به یکی از شروط «مشروعیت» سرانِ جمهوری اسلامی تبدیل شد.

به همین دلیل امروز به وضوح یک جناح کماکان با توجیه پوشیده در تزویرِ «پوزشخواهانه» تلاش دارد با تاختن بر جناح دیگر این جنایت را وجه المصالحه‌ی «آشتی با مردم» قرار داده، ردای دادخواهی به تن کرده و دست‌های خون‌آلود خود را پشت سر پنهان کند و انبار نارضایتی مردم و دستاوردهای جنبش دادخواهی را به نفع جناح خود مصادره به مطلوب نماید. در صدر این جریان، روحانی که در تمام طول حیات جمهوری اسلامی در مراکز استراتژیک حکومت نقش‌های کلیدی داشته است و بی‌تردید بخشی از آمرین جنایات جمهوری اسلامی و طرف دعواست، نقاب مدعی بر چهره می‌زند و زیرکانه در کمپین انتخاباتی‌اش ادعا می‌کند: «اردیبهشت ۹۶ هم یک بار دیگر مردم ایران اعلام می‌کنند، آن‌هایی که در طول ۳۸ سال فقط اعدام و زندان بلد بودند را قبول ندارند»، آن‌هم درحالی‌که او وقیحانه «کلیدداری» وزارت دادگستری را در طی این سال‌ها به مصطفی پورمحمدی یعنی یکی از اعضای اصلی هیأت مرگ، سپرده است، کسی که افتخار می‌کند که در اعدام‌های دهه‌ی شصت حکم خدا را به انجام رسانده است.

جناح دیگر اما وقیحانه‌تر، عریان‌تر و طلبکارانه به این گذشته‌ی خون‌بار می‌پردازد و حتا این کشتار را سندی دال بر «برخورد انقلابی» برای توجیه و تحکیم پایه‌های ایدئولوژیک حاکمیت می‌داند. به همین دلیل از یکطرف رئیسی یکی دیگر از اعضای هیأت مرگ را برای «انتخابات» به پیش می‌رانند و از دیگر سو از بالای منابر فریاد وامصیبتا سر می‌دهند که جای «شهید و جلاد» را عوض نکنید و بی‌شرمی را تا آنجا پیش می‌برند که مدعی می‌شوند که باید به جنایت‌کارانی که در دهه‌ی شصت و تاستان ۶۷ کشتار کردند، مدال داد.

اما جمهوری اسلامی در این جنایات هرگز تنها ذی‌نفع نبوده و نیست. این بار هم، دستانی از «غیب» به یاری می‌آیند تا نسخه‌ای باورپذیرتر و «عادلانه» تر به مردم ارائه دهند و با بازنمایی بخشی از واقعیت و با وارونه‌نمایی آن نتایج مطلوب خود را به نام حقیقت حقنه کنند. رسانه‌های امپریالیستی یکی پس از دیگری تبدیل به «تربون دادخواهان» می‌شوند تا سکوت رضایتمندان و جهت‌دار تمام این سال‌ها را لاپوشانی کنند و در نهایت نسخه‌ی مطلوب منافع امپریالیستی‌شان بازسازی کنند. بی‌دلیل نیست که هم‌زمان نماینده‌گان ۵۰ کشور از ۵ قاره کاملاً با برنامه‌ریزی از اوین بزک‌کرده، بازدید می‌کنند تا به‌عنوان «شاهدین»، واقعیت را وارونه گزارش دهند و با خوش‌رقصی تمام به جامعه‌ی جهانی اطمینان بدهند که جمهوری اسلامی کماکان توان شگفت‌انگیزی در لاپوشانی جنایاتش دارد.

چه باید کرد؟

بدین شکل با تشدید تضاد بین سران جمهوری اسلامی، انکار و توجیه پیشین، جای خود را به استحاله‌ی تاریخی وسیعی داده است تا جمهوری اسلامی با استفاده از رکود نسبی جنبش دادخواهی و جنبش انقلابی، دستاوردهای جنبش حق‌طلبانه‌ی مردم را تبدیل به ابزاری برای رقابت‌های جناحی، تجدید سازمان‌دهی و تثبیت موقعیت خود کند.

طرف دیگر این معادله اما کماکان پابرجاست. خلع قدرت شده‌گان محکوم به تفسیر تاریخ و پذیرش وضع موجود نیستند. این‌جاست که نقش کلیدی و تاریخی جنبش دادخواهی و آلترناتیو انقلابی به میان می‌آید. در روزگاری که عروج فاشیسم در جهان و سلطه‌ی بنیادگرایی در منطقه بیش از هرزمانی سکوت را تبدیل به مکانیسم دفاعی جامعه و نیروهای سیاسی کرده است، برای تغییر اوضاع باید پرده‌ها را درید و حقایق را بی‌پروا نشان داد. باید بی‌پرده بر این حقیقت انگشت گذاشت که ضعف جنبش حقیقت‌طلبانه‌ی مردمی، طرف دعوا را در جای‌گاه «قاضی» قرار داده است. عدم وجود آلترناتیو انقلابی، جنبش دادخواهی را خلع سلاح کرده و افق آن را تا سرحد طلب اولیه‌ترین مطالبات حقوقی فروکاسته است، اما جنبش دادخواهی صرفاً یک جنبش حقوقی نیست. ضعف جنبش باعث شده تا خواست حقیقت‌جویی تبدیل به «موضوعی» در دستور کار نهادها و سازمان‌ها و در چرخه‌ی تقسیم‌کار نیروهای سیاسی دولتی قرار بگیرد.

درحالی‌که پرده‌برداری از حقایق نهفته در کشتار جمعی نسلی از انقلابیون که در تقابل با قدرت، خواست تغییر و ساخت دنیایی متفاوت را در سر می‌پروراندند از درون کانال‌های رسمی و غیررسمی هیچ قدرتی پیش نمی‌رود. حقیقت‌جویی با اتکا به هیچ‌یک از جناح‌های ذی‌نفع امکان‌پذیر نیست. وظایف جنبش دادخواهی را نمی‌توان به دوش هیچ قدرت و نهادی گذارد. جنبش دادخواهی با اتکا به مردم و با تلاش برای تقویت حافظه‌ی جمعی، تعمیق آگاهی، گسترش خواست حقیقت‌جویی و اتکا به حقایق نهفته در اهداف جان‌باختگان می‌تواند حقایق این جنایت و حقانیت خواست جان‌باختگان را اثبات کند و این دو از هم مجزا نیست. به همین دلیل جنبش دادخواهی که تا امروز فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشته، یکبار دیگر باید حساب خود را از دار و دسته‌ی قاتلین جدا کند و دادخواهی را به موضوع مبارزه‌ی جنبش تبدیل نماید. باید از انتظار کشیدن و موقعیت تبعی خارج‌شده و برای احقاق حق دست به یک مبارزه‌ی تعرضی بزند؛ و مرعوب جریان حاکم و منتظر تأیید هیچ قدرتی نباشد.

چنین جنبشی البته بدون پیوند با سایر جنبشهای حقیطلبانه امکان پیشروی مؤثر نخواهد یافت. مشخصاً جنبش دادخواهی در ایران بدون پرداختن به مسأله‌ی ستم بر زن و جایگاه آن در ساختار قدرت جمهوری اسلامی، نقش و جایگاه زنان زندانی سیاسی و نقش جنسیت در ساختار سرکوب و شکنجه و اعدام نمیتواند تبدیل به جنبشی عمیق و ریشه‌دار شود. اولاً چون حضور توده‌ای زنان در دوره‌ی ۵۷ باعث شد که ما برای اولین بار به شکل بسیار گسترده با پدیده‌ی زنان زندانی سیاسی در طول تاریخ ایران مواجه شویم. ثانیاً به خاطر ساختار ضد زن جمهوری اسلامی سرکوب، ارباب، شکنجه و اعدام این زنان نقش بسیار کلیدی در برقراری و تثبیت روابط قدرت در جمهوری اسلامی داشت. روابط قدرتی که در آن زن بر اساس جنسیت باید به شکل رسمی و شرعی در جایگاه فرودست و اسیر و زندانی دائمی مرد و متعاقباً دولت مردسالار اسلامی در بیاید که از بدن گرفته تا افکار، عقاید، آینده و اراده او را تحت کنترل دارد. درهم تنیده‌گی جنبش زنان و جنبش دادخواهی از همین در هم تنیده‌گی موضوع جنسیت و کنترل دولتی برمی‌خیزد. هرچند نوع برخورد شدید و گسترده با زنان زندانی سیاسی که نماینده‌ی زنان آگاه جامعه بودند و خصوصاً کشتار آنان امروزه وجود ندارد، اما کماکان زنان زندانی چه سیاسی و چه غیرسیاسی در زندانهای جمهوری اسلامی اول به خاطر زن بودنشان و جسارتشان برای شکستن ساختارهای مردسالارانه تنبیه می‌شوند و بعد برای سایر «جرائمی» که به آن متهم می‌شوند. از زنی روستایی و بی‌پناه گرفته که برای رهایی از خشونت خانگی دائمی، شوهرکشی کرده است؛ تا زنی که جسارت کرده و مذهب موروثی را برنگزیده؛ تا زنی که به فعالیت سیاسی خارج از چارچوب خانواده و در تقابل با دولت مردسالار پرداخته و ... همه و همه به شکلی «اصل» تبعیت زن از مرد و تبعیت از فرامین نماینده‌گان نرینه‌ی خدا روی زمین را زیر سوال برده‌اند. به همین دلیل جنبش دادخواهی بدون حضور زنان و آن‌هم حضور گسترده‌ی زنان و بدون پرداختن به مسأله‌ی زنان عمیق نشده و پیشروی نخواهد کرد؛ و البته جنبش زنان هم باید جنبش دادخواهی را بخشی از مبارزه‌ی خود در رویارویی با جمهوری اسلامی ببیند. همان‌طور که امروزه بخش بزرگی از زنانی که در مقابل جمهوری اسلامی به هر شکلی «گستاخی» و «نافرمانی» کرده‌اند، اسیران جنگ جنسیتی، جمهوری اسلامی با زنان هستند و جمهوری اسلامی که یک ساختار مردسالارانه‌ی طبقاتی عمیقاً ستمگرانه دارد نه فقط بر اساس جنسیت، بلکه به‌ویژه تحتانی‌ترین، ناآگاه‌ترین، بی‌چیزترین، بی‌صداترین و بی‌پناه‌ترین این زنان را لایه‌ای چرخه‌ی فقر و جنسیت له می‌کند و هیچ تریبونی عمق این شقاوت را که بر فراموش‌شده‌گان می‌رود، بازتاب نمی‌دهد.

با چنین درکی باید دوباره بر خیزش جنبش دادخواهی دمید. باید بازهم بیوقفه مقاله و کتاب نوشت، باید سمینار و یادمان برگزار کرد، باید دوباره خاوران‌ها را پر کرد از طنین سرود و جوانه‌های ناگزیر، باید یادواره‌ی جان‌باختگان را به دانشگاه‌ها بازگرداند، باید یادمان‌ها را از محافل بیرون آورد و به خیابان و به میان مردم کشاند، باید بیوقفه حقایق این کشتارها را تکرار و تکرار و تکرار کرد، باید خاطره گفت، فیلم ساخت، شعر سرود و باید فریاد زد، باید دیوارهای شهر را پر کرد از پیامِ زندگیِ نوشته بر دیوارهای اوین، عادل‌آباد، وکیل‌آباد و کارون ...، باید قفل سکوت را شکست، باید آمرین و عاملین این جنایات را به دور از مصلحت‌جویی‌های فردی و گروهی به شکل شبانه‌روزی افشا کرد ... باید دیرک جنبش دادخواهی را برای ساختن آینده‌ای متفاوت برافراشت تا دیرک نظام واپس‌گرای سرکوب، کشتار و جنایت را درهم شکست. این تنها راه برای دادخواهی واقعی و تنها تضمین برای جلوگیری از تکرار این جنایات است. جنبشی با هدف ساختن جامعه‌ای که در آن نه تنها هیچ‌کس به خاطر عقایدش سرکوب، زندانی، شکنجه و اعدام نشود بلکه به عقاید مخالف برای کشف حقیقت، گسترش آگاهی و غنای زندگی بشر بال و پر دهد. ۵

www.8mars.com

zan_dem_iran@hotmail.com

<https://facebook.com/8Mars.org>

جولای ۲۰۱۷

بر روی پارچه ای آبی با دوازده ستاره طلایی - رژیس دبره - ترجمه بهروز عارفی

بر روی پارچه ای آبی با دوازده ستاره طلایی

رژیس دبره ، متن زیر از کتاب «تمدن، چگونه ما آمریکائی شده ایم»،

گالیمار، 2017، استخراج شده است.

لوموند دیپلماتیک، اوت 2017

ترجمه: بهروز عارفی

در آغاز، این امید بزرگ چیزی کم نداشت. سَن توما و ویکتور هوگو(1)، هر کدام، آمیزه مناسبی از فکر ملهم از مسیحیت و آینده نگری بشردوستانه، از سخاوتمندی و حقیقت نمائی پیشنهاد می کردند. چنین است راه اتحاد ملت ها با مدیریتی جهانی، شبیه همان راهی که در گذشته منطقه ها و ایالت ها برای ایجاد «دولت-ملت ها» پیمودند و یا به عبارتی همان باور ساده گرایانه «اتحاد مایهء قدرت است». برای من این همان تعبیری بود که بر آن «اروپائی» پل والری سایه افکند.(2). تردیدی نیست که «اروپای ممکن»ی که او آرزویش را در سرمی پروراند با اتحادیه اروپای کنونی همخوانی نداشت. آن آرزو، نه تجدید حیاتی مربوط به امپراتوری مقدس رومی ژرمن ها (3) بلکه اروپای آلبرکامو و «اندیشه جنوبی» اش بود؛(4) یعنی مدیترانه ای و آفتابی، با زنگاری کاتولیک که آخرسر به بشردوستی گرائید، گرچه به رم نزدیک تر بود تا به فرانکفورت. این پدیده در الجزیره آغاز شد، از اسکندریه گذشت و به بیروت رفت و با توقفی در آتن سری به استانبول زد و از طریق چکمه ایتالیا و شبه جزیره ایبریا به سوی شمال رفت. مثل این که برای زبان، هندسه و خلاقیتِ تخیلی همان نقش راهبردی را قائل بود که ما برای شاخص Dow Jones (5) و نرخ مالیاتی شرکت ها قائل هستیم.

تاریخ جهانشمول بیش از یک نیرنگ در کیسه اش داشت. بدین صورت که گسترش این اصلِ آمریکا را به کسی واگذار کرد که تصور می کردند رودرویش قرار خواهد گرفت، و برخی نیز به رقابت با او برخوانند خاست یعنی ایالات متحده اروپا. این معجزهء هژمونی است که قادر است تنظیم برنامه روزانه اش را به دیگری واگذار کند. کار عشق هم همین است. آمریکای جوان کاری کرد که بلافاصله پس از جنگ، دوستش بدارند. درست کاری که رقیب آن روزش، اتحاد شوروی نتوانست، و البته عکس آن حیرت آور می بود. کسی که دوست دارد، تقلید می کند. لذا غیرطبیعی نیست که تمایل اروپای فدرال آینده، بنیان گذاری قاره ای باشد که با گسترش دگم ها و روش های قاره جدید در قاره کهن ایجاد شود. تلاشی با پشتکاری فراوان برای زدودن شخصیت خود، که با رضای دل رشته ای را که نشانه ژنتیکی میراثش بود، پنبه کند. حتما این کار توجه درام نویسان را به خود جلب خواهد کرد. اتحادیه

اروپا ماشینی است ضد سیاسی، که برخی آرزو می کنند که بازیگری سیاسی شود و انتظار دارند که روزی به یک قدرت بزرگ تبدیل شود، درحالی که علت وجودی اش فرار از هر ایدهء قدرتی است.

نقشه را خلاصه کنیم. دوبازیگر نخستین نمایشنامه، سوسیال دموکرات ها و دموکرات مسیحی ها پس از پایان جنگ، برای پیش گیری از هر نوع بازگشت شعله، طرح والائی را ارائه دادند که به موجب آن، منافع مشترک بر منافع شخصی ترجیح داده می شد. یعنی رستگاری فدرال را به جای معصیت ناسیونال (ملی) نشانندند. بسیار خوب. چرا که نه؟ پس از آن، دیدیم که سوسیالیست های محلی بیمه و حمایت اجتماعی را از بین بردند، ساختار دولت (تنها و آخرین دارائی کسانی که فاقد آن هستند) را شکستند، خدمات دولتی را از بین بردند و قانون سود را برترین قانون تلقی کردند، در حالی که سروران روح باور، کلیتی بی روح و بی قلب یعنی بدترین نوع مادی گرائی اجتماع های انسانی را برپا می کردند، آن هم جائی که لابی پادشاه هست، پناهنده دشمن است و ماشین حساب، ملکه. اتحادیه اروپا از تاریخ خارج نشده، چرا که اصلاً وارد آن نشده است.

در هیچ جا دیده نشده است که ارتشی زیر پرچمی خدمت کند که بر آن ستارگانی نقش بسته که از کتاب مکاشفات یوحنا الهام گرفته باشد و نه از یک طلایه دار بروکسل که هر مطلبی را وتو می کند، نه برای صلح کنفرانسی فرا می خواند و نه جنگی به راه می اندازد یا جنگی را متوقف می کند. این کارها جزو سنت های این تشکیلات نیست. پیروزی های بزرگ اروپائی از طریق پیمان های بین دولت ها، از راه همکاری متداول و پرسود بین دولت های مستقل حاصل شده است. نظیر طرح هواپیمای ایرباس و آریان اسپاس، که بیشتر از هر نهاد ساختهء دست بشر که هدف آن ایجاد نمایندگی ها برای سرمایه داری مالی خارجی جهانی شده است، برای آرمان اروپا کارکرده اند و بیشتر به سبک رنانی نزدیک است تا [دکترین اقتصادی] کولبری (6). البته در این میان، در سال 1987، برنامه عالی تبادل دانشگاهی موسوم به اراسموس Erasmus را نیز به راه انداختند که به رغم کمی امکانات باید از آن قدردانی کرد. در اجرای این برنامه، سی و سه کشور شرکت دارند، اما فقط یک و سه دهم درصد بودجه آن مشترک است، در سال سه هزار بورس تحصیلی می دهد که عمدتاً به مدارس عالی بازرگانی و مهندسی تعلق می گیرند. از نظر تبادل و جابجائی، قرون وسطی بهتر عمل می کرد ولی بازهم این اقدام ارزشمند است.

کیش اروپاخواهی، نخستین مذهب عرفی است که نتوانسته به پیروانش

کارت شناسائی بدهد، مگر این که یک ورق از کارت های بازی موسوم به مونوپولی را کارت هویت تلقی کنیم (7). برای تسلی دادن اروپائیان که داستان مشترکی ندارند، بانک به آن ها پول واحدی هدیه کرده که پشت سرش این ایده خوابیده است که تا امکان دارد مرز های مشترک را دور تر ببرد. یعنی با جایگزینی وسیع به جای عمیق، یعنی همواره اولویت دادن به دورتر به جای همیشه بهتر، *go east young man* (8) این فرمولی ست که در مورد قاره ای صدق می کند که در فضای بسیار بزرگ، کمترین گونه گونی را دارد و نه برای قاره ای چون قاره ما که در فضائی محدود دارای گونه گونی فراوان است.

از بین بردن احساس تعلق خاطر بدون این که چیز دیگری به جای آن گذاشته شود، همواره مخاطره آمیز است. خطر را می توان در انصراف قبیله ای، که پادزهر نامناسبی برای زهری واقعی است، جستجو کرد. مذهب های سیاسی (که اروپاگرایی به روش خود یکی از آن ها و به صورت کج و معوج و رنگ پریده بود)، به خاطر نداشتن نیرو و توان، و به ویژه یک قیم یعنی یک قائم سریعاً پرپر شد. اسطوره اروپا زودتر از خردگرایی پژمرده شد، چرا که تصور کرد که یک متن قانون اساسی بدون زبان، حافظه و اسطوره مشترک می تواند ریشه بگیرد. این میهن پرستی خشک و بی مایه، به اصطلاح قانون اساسی، با نادیده گرفتن آن چه به آن معنی می دهد یعنی مراوده اندیشه ها، جایش را فقط به روحیه بازرگانی داد.

کدام پدیده اروپای ما اروپائی ست، اروپائی که سرتاسرش را پرده آبی رنگ سوپرمارکت ها پوشانده است، که آن نیز جایگزین دیوار سفید کلیساها (9) شده که به عنوان غذای تقویتی روح، با موزه هائی به شکل سنگر که مردم خمیازه کشان به آن روی می آورند تا وظیفه فرهنگی شان را انجام دهند. در دوران صومعه ها هنگامی که کولومبان ایرلندی (10) در چهارگوشه قاره اروپا دیرهایش را بنا می کرد، اروپا معنای بیشتری داشت. علاوه برآن، از نبرد لپانت (11) می توان نام برد، آن گاه که ساوآئی ها، جِنوآئی ها، رومی ها، ونیزی ها و اسپانیائی ها با فرماندهی دون ژوان اتریشی (12) به جنگ با نیروی دریائی سلطان ترک عثمانی شتافتند. به علاوه، در عصر صلح آمیز روشنگری، هنگامی که ولتر با فردریک دوم در کاخ «سان سوسی» [نزدیک برلین] ورق بازی می کرد یا دیدرو در کاخ سن پترزبورگ با کاترین دوم هم نشینی داشت. یا در دوران «مسافران امپریال» (13)، آن گاه که کلارا زتکین قلب کارگران فرانسه را تکان می داد یا ژان ژورس کنگره های سوسیالیست های آلمانی را به لرزه در می آورد. در

سال 1950، در دبیرستان های ما، زبان روسی و آلمانی پنج بار بیشتر از امروز تدریس می شد. در آن هنگام در مقایسه با امروز، در فرانسه، ایتالیای بیشتری داشتیم و در ایتالیا، فرانسه بیشتر. ما به طور روزمره، تحولات غیرمنتظره سیاست داخلی آمریکا را دنبال می کنیم، و سرفه های شدید خانم هیلاری کلینتون در کارزار انتخاباتی اش سرآغاز برنامه های خبری تلویزیون های ماست، در حالی که حتی ده ثانیه وقت نداریم تا به دگرگونی چشم اندازها در رومانی یا جمهوری چک اختصاص دهیم. ماهواره های ارتباطی و مطبوعات روشنفکری ما، نیویورک را به پشت درهای ما رسانده اند، در حالی که ورشو در استیپ ها و مسکو در کامچاتکای دوردست جا دارند.

دونالد توسک، رئیس شورای اروپا که با مخاطبانش به زبان globish * سخن می گوید، کمتر از امپراتور شارل کَن (14) اروپائی به نظر می آید، امپراتوری که با خدا به زبان اسپانیائی، با زنان به ایتالیائی، با مردان به فرانسه و با اسب خود به آلمانی حرف می زد. از میان سی آژانس تمرکز یافته اتحادیه اروپا، سایت اینترنتی بیست و یک آژانس فقط به زبان انگلیسی ست. قانون کار ایتالیا را Jobs Act نام گذاشته اند. این که کارمندان اتحادیه اروپا در بروکسل که به تنها زبانی مکالمه می کنند که پس از برکسیت [خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا]، فقط زبان یک کشور عضو یعنی ایرلند است، از تمسخر خالی نیست. کسانی که نگرانند که این کارتاژ (15) یاوه گو به سویس بزرگی تبدیل شود، بایستی این کنفدراسیون [سویس] را به عنوان کشوری نمونه مثال زنند؛ در این کشور، به سه حتی چهار زبان مهم به روانی حرف می زنند، همان گونه که هر اروپائی باید حرف بزند.

در آغاز این سفر پرمخاطره [اودیسه] نافرجام، هیچ کس تصور نمی کرد که روزی اروپای شرقی و مرکزی پس از آزادی، به آمریکای شرقی تبدیل شود و بزودی جای کتابفروشی ها و میکده ها را سکس-شاپ ها و مک دونالدها بگیرند و پنتاگون [وزارت دفاع آمریکا] مشاوران اش را در این کشورها مستقر کند و سازمان مرکزی اطلاعات (سیا)، زندان های مخفی اش را. همین طور، کسی تصور نمی کرد که تنش هائی که میان خصوصیت لاتینی و خصوصیت ژرمنی بارور شده است با گسترش اتحادیه به بیست و هفت کشور، به سود آلمان تمام شود که در این فاصله، به خاطر رواج کیش کفار و رستگاری، آمریکائی مآب ترین جامعه اروپا شده است (به خاطر تقدم اقتصاد، شهرسازی، سازماندهی فدرال، حکومت قاضی ها، و غیره). گرچه حقیقت دارد که همه داستان های پرنده به

گربه ختم می شود، این امر بدیهی نبود که واکنش مفید دفاعی علیه استبداد سیاسی، سی سال بعد، به نوع قابل تحمل تر آن، یعنی استبداد اقتصادی تبدیل شود، گوئی «نه» گفتن به ژوزف استالین، لازمه اش «آری» گفتن به میلتن فریدمن بود. (16)

توماس بارنِت Thomas Barnett، استراتژیست که پیش از اشتغال در «پنتاگون»، در «کالج نبرد دریائی» تدریس می کرد، چندی پیش ایالات متحده را تشویق می کرد که به خاطر شکست در جنگ عراق مایوس نشده و با موفقیت به پاشیدن بذر DNAهای خود که حکم «رمزمنبع جهانی سازی مدرن» یعنی مدل اقتصادی آن کشور را دارد، در سراسر جهان ادامه دهد. مدل اقتصادی ای که با تبعیت از «شیوه دومینوها» (17)، مرتبا از یک طبقه متوسط به دیگری تکثیر می گردد. او تاکید می کند که «از این پس، دیگر لازم نیست آمریکا جهان را رهبری کند، بلکه کافی ست که جهان آمریکائی شود.» اما در مورد جهان کهن [قاره اروپا] باید گفت که کارشناس ما می تواند مطمئن باشد: او به هدف رسیده است.

Sur un tissu bleu à douze étoiles dorées, Régis DEBRAY

Le Monde-diplomatique, aout 2017

توضیح مترجم:

مطالب درون [] و نیز پاورقی ها از ماست:

* Globish ترکیبی از واژه گلوبال (جهانی) و انگلیسی ست.. این گویش، فرم ساده شده انگلیسی است که از واژه ها و اصطلاح های آن زبان استفاده کرده اند. افرادی که به انگلیسی مسلط نیستند برای ارتباط از این شیوه زبانی استفاده می کنند.

▪ سن توما Saint Thomas یکی از 12 حواری مسیح است. نام تعدادی از شخصیت های مقدس کلیسای مسیحی نیز سن توما ست.

ویکتور هوگو (1802-1885) Victor Hugo، نویسنده، شاعر و سیاستمدار توانای فرانسه که یکی از طرفداران ایجاد فدراسیونی از کشورهای اروپائی بود. بد نیست یادآوری کنیم که ویکتور هوگو، در همان قرن نوزدهم، سال ها برای لغو حکم اعدام تلاش کرد

▪ اشاره ای ست به مقاله «اروپائی» اثر پُل والری Paul Valerie نویسنده فرانسوی که در سال 1924 منتشر شده و در آن

از اتحادیه اروپائی دفاع می کند که نتیجه بازاری مشترک و فقط برای رفت و آمد آزاد افراد نباشد.

▪ امپراتوری مقدس رومی ژرمنی، گروه بندی سیاسی قرون وسطی در اروپای غربی و مرکزی تحت سلطه امپراتوری رم بود. از قرن دهم تشکیل و به دست ناپلئون متلاشی شد. این امپراتوری خود را ادامه دهنده امپراتوری غربی کارولنژین ها و نیز امپراتوری رم می دانست.

▪ Albert Camus آلبرکامو (1913-1960) نویسنده فرانسوی که «بیگانه» اثر مشهور اوست، از تفکر میانه La pensée de midi به عنوان بینشی صحبت می کند که از تمدن مدیترانه الهام گرفته و آن را تمدن ایده آل می نامد و در آن از بینش خورشیدی تراژیک حرف می زند که مایه اختلاف او و سارتر شد. او در داستان «انسان شورشی» از این بینش دفاع می کند. که مهد اروپا را دریای مدیترانه (میانی) می داند.

▪ Indice Dow Jones شاخص بورس نیویورک در وال استریت است. ▪ سرمایه داری رنانی capitalisme rhénan یکی از چهار مکتب سازماندهی سرمایه داری است که نظارت (رگولاسیون) اساس آن است. میشل آلبر در 1991 با طرح «سرمایه داری علیه سرمایه داری» این واژه را رواج داد. این سبک از سرمایه داری به بانک های منطقه ای و نظارت بر بورس و کاهش قدرت آن و نیز گسترش پوشش اجتماعی و مبادله با سندیکاها اهمیت می دهد. کولبریسم colberisme دکترین اقتصادی سیاسی قرن هفدهم اسن که نوعی تعبیر فرانسوی «مرکانتالیسم» به شمار می رود. اغلب اقتصاددانان آن را به منزله یک جریان فکری اقتصادی به حساب نمی آورند.

▪ Monopoly مونوپولی، یک بازی گروهی است که بازیکنان روی خرید و فروش مسکن و ساختمان سرمایه گذاری می کنند و هدف ورشکست کردن حریف است.

▪ Go east young man، کنایه به جمله معروف هوراس گریلی Horace Greeley است که در نیویورک تریبون در سال 1865 به جوانان آمریکائی توصیه می کرد که به غرب بروند Go west young man. نویسنده غرب را به شرق تغییر داده است.

▪ اشاره به اسطوره رائل گلابر (1047-985) (Raoul Glaber) که اعلام کرده بود پس از سال هزار میلادی، دیوار جلویی کلیساهای ایتالیا- فرانسه (گول ها) به رنگ سفید در خواهند آمد. اصطلاح مانتوی سفید کلیساها به او نسبت داده می شود. اشاره نویسنده به رنگ آبی سوپرمارکت ها به این خاطر است که رنگ

پرچم اروپائی ابی است که دوازده ستاره طلایی بر زمینه آن حک شده است. نویسندگان به استعاره می نویسند که جای انسان دوستی مسیحی کلیسا را روابط سوداگرانه گرفته است.

▪ کولومبان ایرلندی Colomban، کشیش ایرلندی ست (543-615) که با تبلیغ مسیحیت، اهالی گول، آلمان و ایتالیا را به مسیحیت دعوت کرد.

▪ نبرد لپانت Lépante، در چارچوب جنگ دریائی ونیز-عثمانی در نزدیک یونان، نبرد ناوگان مسیحیان و مسلمانان عثمانی در 1571.

▪ Don juan d'Autriche دون ژوئن اتریش (1547 - 1578) پسر «طبیعی» امپراتور شارل کن یا Charles de Habsbourg که بر بخش بزرگی از اروپا فرمانروائی کرد.

▪ Voyageur de l'imperiale مسافران امپریال، رمان لوئی آراگون است که در 1942 منتشر شده. او این رمان را در 31 اوت 1939 به پایان رساند. داستان رمان در اواخر قرن نوزدهم می گذرد تا سال های دهه 1910. آراگونف عنوان کتاب را از کتاب پی یر مرکادیه در مورد جان لاد استخراج کرده. این نام سفینه ای ست که به اعماق می رود و دو سری سرنشین با اختلاف طبقاتی در آن مسافر هستند. کلارا زتکین

▪ شارل کن، (1500-1558) Charles Quint) پادشاه اسپانیا، آلمان، ناپل، سیسیل و اورشلیم

▪ **قرطاج** یا **کارتاژ** گرفته شده از واژه **فنیقی**: قرت حدشت -Kart-hadasht به معنای شهر نو؛ به **عربی**: قرطاج یا قرطاج، به **لاتین** Carthago به **فرانسوی** Carthage نام شهری باستانی در شمال **آفریقا** -جایی که اکنون کشور **تونس** جای گرفته است- و تمدنی که با مرکزیت این شهر پدید آمد. جای این شهر در گوشه خاوری **دریاچه تونس** در امتداد مرکز **شهر تونس** کنونی بود. این شهر در اصل به دست کوچندگان **فنیقی** ساخته شده بود. این تمدن با چیرگی بر **دریای مدیترانه** و از راه بازرگانی نیرو و دارایی بسیاری را به دست آورده بود. تمدن کارتاز در سده های **سوم** و **دوم** **بیش از زایش مسیح** هم دوره و هم آورد **جمهوری روم** و در کشاکش با این دولت بر سر چیرگی بر مدیترانه باختی بود. این هموردی به سه دوره جنگ میان کارتاز و **روم** انجامید که به **جنگ های کارتازی** یا پونیک نامیده می شود. در همه این جنگ ها کارتاز شکست خورد و از نیرویش کاسته شد و باج های هنگفتی که برای کنار گذاشتن جنگ به روم پرداخت اقتصاد آنان را به سراشیب کشاند. **سومین جنگ کارتازی** به ویرانی شهر کارتاز

انجامید و رومیان بازمانده سرزمین‌های کارتاژ را به خاک خود چسباندند. کارتاژ بر کرانه جنوبی مدیترانه، [اسپانیا](#)، برخی بخش‌های [فرانسه](#) و بسیاری از جزیره‌های مدیترانه از آن دسته بخش‌هایی از [سیسیل](#) چیره‌بود. (از ویکی پدیا)

▪ Milton Friedman میلتون فریدمن، اقتصاد داند آمریکائی (1912-2006)، مغز متفکر اقتصاد نئو لیبرالی

▪ Dominos اثر دومینو، بازی ست که مهره ها به هم تکیه داده می شود که با افتادن یکی بقیه نیز می ریزند.

اطلاعیه کمیته برگزارکننده مراسم بزرگداشت عباس عاقلی‌زاده



اطلاعیه

عباس عاقلی‌زاده رفیق و دوست یگانه ما با کوله باری از تجربه های تلخ و کمتر شیرین در بامداد روز پنج شنبه دهم آگوست 2017 برابر با نوزدهم مرداد 1396 از میان ما رفت.

از دهلیز تاریک زمان می‌گذریم و تحقق رویای آزادی را چون رمانی گیرا و ژرف به آنان که هستند و آنان که خواهند آمد می‌سپاریم.

عباس عاقلی‌زاده رفیق و دوست یگانه ما با کوله باری از تجربه‌های تلخ و کمتر شیرین در بامداد روز پنج شنبه دهم آگوست 2017 برابر با 19 مرداد 1396 از میان ما رفت.

زندگی عباس را در دو وجه عمده و محوری می‌توان چنین خلاصه کرد: زندان و تبعید.

پیرامون این دو وجه، وقایع و رویدادهای بسیاری شکل گرفته است که

می‌توان از کار در چاپخانه و ویراستاری تا عضویت در نیروی سوم، تا زندان تهران و برازجان، فعالیت در **سازمان اطلاعات** و در زندگی در تبعید همراه با کاروان کوچک خانواده (همسر و فرزندان)، شرکت در بنیان‌گذاری کارگاه ایرانیان، کانون زندانیان سیاسی، فعالیت موثر در شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران و جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران و کانون کنشگران سوسیالیست- دموکرات هانوفر نام برد.

عباس عاقل‌زاده سمبل و نماد یک دوره‌ی تاریخی معین در کشور بلارده ماست.

حکایت فعالیت‌های آزادی‌خواهانه عباس و رنج‌های او، در متن این دوره تاریخی، خود حکایتی است پر آب چشم، که بررسی آن فرصتی در خور می‌طلبد. متأسفانه عباس از میان ما رفت.

در بزرگداشت او که تاریخ و محل آن متعاقباً اعلام خواهد شد شرکت نمایید.

کمیته برگزارکننده مراسم بزرگداشت عباس عاقل‌زاده - هانوفر

آدرس تماس:

yadmane-abbas-aghelizadeh@kargah.de

عباس عاقل‌زاده در گذشت

